

نبوغ نظامی و درایت سیاسی احمدشاه بابا

دهه‌های چهارم و پنجم قرن هژدهم میلادی برابر است با دوران سلطنت و فرمانفرمایی نادر شاه افشار. دورانی که همراه بود با بهره‌گشتی وحشیانه فیودالی، غارت و چپاول مستقیم توده‌های مردم، تشدید ستم مالیاتی، زورگویی خشونت بار و اعمال کشتارهای وحشت‌آور و برپاساختن کله منارها و ویرانگری‌های خانمانسوز.



از آغاز سال ۱۷۴۰ میلادی تا سال مرگ نادر (۱۷۴۷ م) قبایل و عشایر مختلف پشتون، تاجک، هزاره، چارایماق، ازبک و ترکمن افغانستان در مصب رود کابل، در بلخ و کندز و اند خوی و سرپل و شبرغان و هرات و بادغیس و سیستان بر ضد نادر علم طغیان برافراشتند و با آنکه سپاه کفیری نادر تمام این قیام‌ها را غرق در خون کرد. مگر باز هم هیچگاهی روح مقاومت و استقلال‌طلبی را در مردم ما خفه ساخته نتوانست و هر باریکه در یک گوشه قیامی با زور سر نیزه و خمپاره موقتاً خاموش می‌گردید، شورش دیگری از یک گوشه دیگر سر بلند می‌کرد و برای مدتی حکام خودکامه را به کاسه سر آب می‌داد.^۱

در چنین اوضاع پر آشوب و بحرانی و بی ثبات، توده‌های ملیونی مردم قلباً خواستار تغییر حاکمیت استبدادی فیودالی بودند و سرانجام نادرشاه افشار به دست سرداران دربار خود به قتل رسید و با قتل او بلاوقفه دولت او هم از هم فرو پاشید و مردم افغانستان نخستین مردمی در منطقه بودند که طبل آزادی و استقلال به نوا درآوردند و در تحت زعامت احمدشاه ابدالی بر خرابه زار خراسان که از شش قرن قبل دیگر نام وجود و ثغور خود را از دست داده بود، کشوری بنام افغانستان بنیاد گذاشتند که از آن پس مردم ما حاکم بر سرنوشت خود شدند و از بی هویتی نجات یافتند و صاحب نام و نشان و عزت از دست داده خود گردیدند. و اینک از آن روز و آن سال ۲۷۰ سال می‌گذرد که افغانستان در صف ملل آزاد جهان قرار دارد و جایش در نقشه جهان چون مشت آهنینی مشخص است.

احمدخان ابدالی فرزند زمانخان از قبیله سدوزائی^۲، در سال ۱۷۲۲ میلادی / ۱۱۳۵ هجری در شهر هرات از زرغونه خواهر عبدالغنی خان الکوزی متولد شد و هنوز یکساله نشده بود که پدرش محمدزمانخان درگذشت و مادرش با فرزند خود به فراه رفت و در آنجا در سایه علیمردان خان برادر بزرگ احمدخان حاکم فراه اقامت اختیار کرد. احمدخان ۸ یا ۹ ساله بود که با برادرش ذوالفقارخان

^۱ - سیستانی، قیام‌های مردم افغانستان بر ضد نادر افشار، کابل ۱۳۶۸، ص ۷

^۲ - مورخین افغانی، مراحل تاریخی افغانستان پس از اسلام را، بر مبنای سلسله‌های شاهی خاندانها تصنیف کرده اند، مانند: دوره طاهریان، دوره صفاریان، دوره سامانیان، دوره غزنویان، دوره غوریان و غیره. بنابراین دوره ایکه احمدشاه درانی و اولاد او در افغانستان حکمرانی داشته اند، بنام دوره "سدوزانیان" معروف است. سدو (اسدالله خان) جد بزرگ احمدشاه درانی بوده است که در حدود سال ۹۵۰ - ۱۰۰۰ هجری قمری در جنوب قندهار ریاست قوم ابدالی را بدوش داشته است.

بعد از شکست از نادرافشار از هرات به زادگاه ابایی خود قندهار آمد و بلا فاصله با برادرش یکجا بزندان شاه حسین هوتکی افتاد. او از سال ۱۷۳۱ تا ۱۷۳۸ میلادی در قندهار زندانی بود. و در ۱۷۳۸ که قندهار توسط نادر افشار گشوده شد، او با برادرش ذوالفقار خان به مازندران تبعید شد و ذوالفقار خان مسموم گشت.³

بعد از آنکه نادر از هند فاتحانه بر گشت و در مشهد این فتوحات خود را جشن گرفت (۱۱۵۳ق = ۱۷۴۰م) احمدخان ابدالی ۱۸ ساله بود(بقول غبار ۲۰ ساله /۳۵۴) در قشون نادرافشار در دسته افغانی بقوماندانی نورمحمدخان علی زایی رجوع کرد و پذیرفته شد و سپس بر اثر شرکت فعال خویش در جنگ‌ها و فتوحات نادر در ایالات ارمنستان، داغستان و ایروان و آذربایجان و غیره توجه نادرش افشار را چنان بخود جلب کرد که بحیث افسرگارد محافظ نادر و معاون قشون افغانی مقرر گردید .

از آن پس او تا هنگام مرگ نادر در سال ۱۷۴۷ میلادی راز پادشاهی و رموز کشورگشایی را آموخت و روز تا روز در میان قشون افغانی کسب محبوبیت کرد. بعد از آنکه نادر توسط سران دربار خویش(از جمله محمدخان قاجار و همدستانش) درخوشان به قتل رسید، احمدخان ابدالی و سران افغانی با نیروی های خویش، حرم نادر را از تطاول و تجاوز لشکریان نادر نجات دادند و بانوی حرم نادر به پاس این خدمت شریفانه «الماس کوه نور» را با یک دانه فخرآج گرانبها به احمدخان بخشید و احمدخان بسوی قندهار رهسپار شد.⁴

در قندهار سران افغانی بشمول: حاجی جمالخان بارکزائی، محبت خان پوپلزائی، موسی خان اسحاق زائی، نور محمدخان علیزائی ، نصراللهخان نورزائی جرگه بی را در مزار شیر سرخ قندهار(واقع در نادرآباد) برای انتخاب یک رهبر ملی از میان خود افغان‌ها تشکیل دادند⁵ و چون هریک از خوانین طالب قدرت بودند پس یک دیگر خود را رد میکردند ، جرگه تا هشت روز به بحث و فحص پرداخت ولی به نتیجه بی نرسید . در روز نهم، یک نفر روحانی بنام صابرشاه را که مجاور مزار شیر سرخ بود بحیث حکم تعیین نمودند تا هر شخصی را که او انتخاب کند همه به وی بیعت نمایند. این درویش صوفی مشرب از جای برخاست و خوشه گندمی را از مزرعه نزدیک برگرد و بسوی جرگه بازگشت، حاضران همه متوجه درویش بودند تا ببینند که او چه میکند و به کی نزدیک میشود. صابرشاه که دیده بود در این جرگه تنها کسی که حرف نمی زند ، احمد خان است ، پس به او نزدیک شد و خوشه گندم را بر دستار سر او خلانید و گفت: «این جیغه تو است و تو پادشاه دُرّانی!» حاضران انتخاب احمدشاه را تبریک گفتند (رجب ۱۱۶۰ هـ = اکتوبر ۱۷۴۷م). احمدشاه نیز لقب درانی را پسندید و خود را "درانی" نامید. در این هنگام او درست ۲۵ سال داشت.⁶

احمدشاه درانی کار را با تشکیل یک شورای مشورتی متشکل از سران اقوام شروع نمود. در رأس ادارات دولت احمدشاه، یک عده از سران و خوانین با عناوین: اشرف الوزراء، مختارالدوله، وکیل الدوله، نظام الدوله، معتمدالدوله، مخلص الدوله، شاه دوست، شاه‌پسند، شاه‌ولی، عرض بیگی،

3 - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۵۴

4 - دکتر محمود افشار یزدی ، افغاننامه ، ج ۱، ص ۱۸

5 - تاریخ سلطانی ، ص ۱۲۲

6 - فیض محمد کاتب ، سراج التواریخ ، ج ۱، ص ۱۲ گنداسنگه ، درانی احمدشاه، ترجمه پشتو از نصرالله سوپمن، ۱۳۶۶، ص ۳۵، مؤلف پشتانه دتاریخ په رنای، ظفرکاکا خیل، طبع ۱۹۶۵، ص ۸۵۷ میگوید: " درانتخاب احمدشاه به این نکته موافقه شد که پادشاهی از سدوزانی هاباشد ووزارت(صدارت) از بارکزانیها باشد، با قبول این فکتور، احمدشاه پادشاه شد وتمام سران او را تبریک گفتند." ولی روند دولتی مداری احمدشاه درانی چنین فیصله بی را تانید نمیکند، ورنه احمدشاه نمیتوانست برخلاف فیصله جرگه، هم سلطنت و هم صدارت را در دست قبیله خود متمرکز بسازد.

ضبط بیگی، ایشیک آقاسی، خان خانان، خان علوم و قاضی القضاات، امین الملک و غیره و غیره وظایف مهم دولتی را به عهده داشتند.⁷

احمدشاه درانی حتی المقدور فیودالها را در منطقه قبیلوی شان به حکومت مقرر نمیکرد بلکه حکام تنخواه خور دولت را که از طبقه متوسطه بودند، در علاقه‌های قبایلی می‌گماشت. قشر روحانی هم از احمدشاه درانی سخت راضی بودند، زیرا شاه به آنها احترام می‌گذاشت و تمام محاکم قضایی و مساجد در دست آنان بود و علاوهً املاک بسیاری به عنوان تیول و وقف به آنها واگذار می‌کرد.⁸ محقق نامورانگیس، الفنستون هنگامیکه جامع‌ترین کتابش را در مورد افغانها می‌نوشت، ضمن بحث در باره افغانهای جنوب غرب، از احمد شاه بابا به عنوان مؤسس افغانسان معاصر یاد کرده می‌گوید: «**احمدشاه خرد مندانه**، اساس یک امپراتوری بزرگ را نهاد. هنگام در گذشت او متصرفاتش از غرب خراسان تا سر هند و از آمو تا دریای هند گسترش داشت و این همه را با **انقصاد پیمان بدست آورده بود ویا عملاً**» (بزور شمشیر) تصرف کرده بود.⁹

جنرال فریه، می‌گوید: «افغانها تا زمان سلطنت احمدشاه هرگز مزه استقلال را نچشیده بودند، لذا فکر میشود گرایش قومی آنها احتمالاً در این دوره شکل می‌گیرد. آزادی گفتار و آزادی عملی که در این دوران کمائی میکنند قویا باعث انکشاف روحیه مستقلانه و غرور روستائی میشود که هنوز هم مشخصه آنهاست - یک قوم که در امتداد نسلهای متوالی محکوم بوده است بیکبارگی بیک قوم حاکم تبدیل میشود. درست است که این انتقال ناگهانی در زمان میر محمود بوقوع می‌پیوندد، اما در زمان احمدشاه سدوزی توسعه مییابد؛ این اوضاع باعث ایجاد روحیه اعتماد بخود و نوعی تفوق و برتریخواهی میشود که قبل از آن وجود نداشته است؛ در یک کلام، تفکر قومی شکل می‌گیرد.»¹⁰

محقق دنمارکی استاولسن، پیرامون ظهور افغانستان مستقل می‌نویسد: «ساحه ایکه اکنون افغانستان نامیده میشود، برای یک هزارسال چهاراه فرهنگ ها، امپراطوری ها و مردمانی بوده است که تاریخ متلاطم داشته اند. این سرزمین بخش بسیاری امپراطوری هایی بوده که بعضی از آن ها از همین جا ظهور کرده اند. مانند امپراطوری غزنویان (قرن دهم تا یازدهم میلادی)، امپرا طوری غوری ها (قرن دوازدهم میلادی)، ازپی آن دوره ها نیست که سا حه مذکور بین امارات محلی و مستقل تقسیم شده بود.

از قرن شانزدهم تا قرن هجدهم میلادی، افغانستان هویت مستقل نداشت و بین امپراطوری های مغلی هند، و صفوی ایران منقسم بود که امپراطوری مغل، شمال کابل تا هندوکش و امپرا طوری صفوی، هرات و فراه را در قبضه خود داشتند. کندهار برای سالیان متمادی مورد منازعه بود، و از بیک ها نیز برای مدتی در شمال و غرب دارای نفوذ بودند.

با وجود تلاش های که بخاطری تأمین استقلال صورت گرفت، این هدف بر آورده نشد. تا اینکه بدنبال قتل نادر افشار که منجر به تلاشی امپراطوری صفوی گردید، افغانستان حاکمیت مستقل خود را زیر رهبری احمدشاه درانی ایجاد نمود.

[پس از آنکه] در یک جرگه قبیلوی (پشتون)، احمدخان را که از آن پس احمدشاه درانی (۱۷۴۷-)

7 - پوپلزایی، عزیزالدین و کیلی، تیمورشاه درانی، چاپ ۱۳۴۶، ص ۱۳۳، ۱۲۷، بیعد،

8 - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۵۴-۳۵۸

9 - الفنستون، افغانان، ترجمه آصف فکرت، چاپ مشهد ایران، ص ۴۹۶

10 - فریه فرانسوی، تاریخ افغانها، فصل ۸، ترجمه سهیل سیزواری، سایت آریانی، آرشیف تاریخی)

۱۷۷۳) لقب گرفت ، بجیث پادشاه برگزید. او موفق شد که حاکمیت خود را در تمام سات افغانستان کنونی ایجاد نموده و آن را از مشهد تا کشمیر و دهلی و از آمودریا تا بحیره عرب گسترش داد.»¹¹

اولویت های احمدشاه درانی:

احمد شاه درانی پس از انتخابش بجیث پادشاه افغانستان، برای استحکام دولتش دو مسئله مهم در پیش رو داشت: یکی تنظیم قبایل و راضی نگاه داشتن آنها و دیگری تشکیل یک اردوی نیرومند و منظم برای تامین وحدت ملی و توسعه حاکمیت افغانی.

البته درست است که نزد احمد شاه درانی، مدل یک دولت استبدادی شرقی، از تیپ دولت نادرشاه افشار موجود بود. مگر شرایطی که هنگام تاجپوشی نادر در ایران فراهم بود، اینجا در افغانستان و در پایتخت آن یعنی قندهار چنین زمینه یی وجود نداشت.

به کلام دیگر، در ایران از سده های متمادی مردم عادت کرده بودند که از یک نظام مستبد فیودالی اطاعت کنند و بنابر آن، نادر افشار بدون کدام مشکل و مخالفتی بر مسند قدرت یک دولت منظم و مستقری تکیه زد و این شرایط امکانات لازم را برای موفقیت های بعدی او فراهم ساخت. ولی احمدشاه درانی مجبور بود پایه های سلطنتش را در میان مردمی سلحشور و آزادمش با خصلت ها و خصوصیت های قومی - قبیله ای و تقریباً دسپلین ناپذیر که به اطاعت از دولت نادرشاه دارای تجارب اندک بودند، استحکام ببخشد.

احمدشاه درانی درک می کرد که وادار کردن چنین مردمی به اطاعت از قدرت مرکزی با زور بجای آنکه خوشبینی به همراه داشته باشد، ممکن است سبب تنفر و انزجار و کینه توزی سران قبایل و اقوام از دولت او گردد و این چیزی بود که احمدشاه سخت از آن بیزار بود. چه او می دانست کینه ایرا که افغان ها از زورگویی و برتری جویی یک هموطن خود ممکن است در دل بگیرند بمراتب خطرناکتر از کینه و تنفیری است که از یک حاکم مستبد بیگانه در دل می گیرند. بنابرین احمدشاه مجبور بود از همان آغاز راهش را انتخاب کند.

از آنجایی که احمدشاه خود افغان بود، و خواست قومی و خصوصیات قبیله ای جامعه افغانی را خوب درک می کرد. بزودی به حل مشکل اول موفق شد. بدین معنی که چون میدانست قبایل سخت از آنچه به آنها تعلق گرفته دفاع می کنند، لذا او هم سران اقوام و قبایل را در تملک تمام حقوق میراثی آنان از جمله مالکیت تیول و جاگیرهایشان مجاز شمرد، و با افزایش معاش مستمری و دادن القاب اعزازی و مناصب ملکی و لشکری بگونه موروثی در خاندان های آنها دوستی و حمایت آنان را بخود جلب کرد. و برای راضی نگه داشتن بیشتر آنان، شورای ۹ نفری از سران اقوام را ایجاد کرد که بدون صلاح و مشوره آنها به هیچ اقدام مهم سیاسی و نظامی دست نمی یازید.¹²

بگفته جنرال فریه ، احمد شاه از تعداد ۹ سرداری که با او در اردوی نادر خدمت مینمودند، شورای ساخته بود که همیشه در مسایل دولتی با آنها مشوره میکرد. او هیچ مسئله مهمی را بدون تصویب آنها اجرا نمی نمود و هرگز وعده های داده شده به ایشان را نقض نمی کرد. حکومت او بطور خلاصه بیشتر مشابه جمهوری فدرال بود تا اینکه سلطنت مطلقه باشد. او پس از هر پیروزی، همیشه بخش اعظم غنایم حاصله را به سربازان خود توزیع میکرد؛ او هرگز دارای لحن متکبرانانه و

11 - اوستا اولسن، اسلام و سیاست در افغانستان، ترجمه خلیل زمر، چاپ دنمارک، ص ۳۲-۳۳
12 - گندا سنگه، درانی احمدشاه، ترجمه نصرالله سویم، ۱۳۶۶، ص ۴۵-۴۶

برتری طلبانه با رؤسای خود نبود تا باعث جریحه دار شدن احساسات کسانی شود که روزی با آنها در عین شرایط قرار داشته و او را به قدرت شاهی ارتقا داده بودند.¹³

احمدشاه درانی پس از ایجاد شورای مشورتی، به تشکیل یک اردوی قوی و منظم دست یازید و چنین اردوی را به دو بخش یکی اردوی دایمی و منظم که از دولت معاش می‌گرفت و دیگری اردوی غیردایمی و غیرمنظم یعنی ملیشای قومی بود که در عوض جاگیر و تیولی که به سران اقوام و قبایل تعلق می‌گرفت تعداد معین افراد برای دولت آماده خدمت می‌نمودند.

بخش دایمی اردوی احمدشاه، بنام «غلامخانه» یاد می‌شد که از دولت سلاح و تنخواه می‌گرفت و همیشه آماده خدمت نظامی بودند. این عنصر دومی را احمدشاه از روش نادرشاه افشار و تجربه شخصی خود در اردوی او اخذ کرده بود. همچنانکه پادشاه افشار برای دستجات گارد محافظ خود از قبایل غیرایرانی مثل افغان، بلوچ و ازبک استفاده می‌کرد. احمدشاه بابا نیز دسته غلامخانه را از عناصر غیرپشتون تشکیل داد و سپاهیان تعلیم یافته و جنگ دیده قزلباش را که نادر افشار در کابل و پنجاب گذاشته بود، در آن داخل نمود.¹⁴ مقصد او از این اقدام آن بود تا در برابر رؤسای سرکش قبایل که به آسانی به اطاعت از دستگاه مرکزی دولت تن در نمیدادند، همیشه وسیله فشار آزاد و فارغ از نفوذ خانان در اختیار داشته باشد.

قبایل بدان سبب که دایماً مسلح بودند علی‌الرغم قبول تبعیت از مرکز و شاه، عامل مهم تجزیه قدرت سیاسی مرکزی بشمار می‌آمدند. به همین سبب احمدشاه درانی سران و بزرگان قبایل و عشایر افغانی را در دربار و در پایتخت جمع کرد و با دادن جاگیر و تیول و بخشیدن القاب اعزازی و معاش مستمری و خرج دسترخوان و مناصب دیگر به آنها و همچنین بسیج آنان در جنگهای پرمنفعت هندوستان، آنها را از قوم و طایفه و قبیله شان دور و بخود طوری وابسته و دلگرم ساخت که بزودی امپراتوری وسیعی از نیشاپور و سیستان در غرب تا پنجاب و کشمیر در شرق و از دریای آمو در شمال تا بحیره عمان در جنوب را تحت قلمرو خود درآورد.

و اما خان‌ها و سران بزرگ قبایل که در رأس مقامات دولتی قرار گرفتند، بتدریج دیگر، آن ریش سفیدانی نبودند که با اتکا به نفوذ قومی و قبیله‌ای خود حکمروایی کنند، بلکه بزودی با تصرف اراضی تیول و غضب اراضی مشاع قبایل و دست بر ده‌های دیگر، به ملاکان بزرگ مبدل شدند و امتیازات درباری و القاب اعزازی را به نحو ارثی در خاندان خود حفظ کردند و بدین‌سان در پهلوی خانواده سلطنتی یک تعداد خانواده های اشرافی ظهور کردند که پس از ختم دوره فتوحات، بجان دولت مرکزی افتاده، شاهان و شهزادگان را بازیچه مطامع خود قرار دادند و ماهیت فیودالی و قبیله‌ای دولت را چنان تبارز دادند که سر انجام قسمت‌های قابل توجه امپراتوری سدوزایی از دست رفت.

بقول غبار: احمدشاه بابا فیودال‌ها و سران قبایل را بواسطه اشتراک در امور ملکی و نظامی ارضا کرد و به نظر آنان در جرگه‌هایی غیرمؤقت اعتنای فراوان می‌نمودند و بدینگونه پای افراد منتفذ و خوانین و سران اقوام را در اقدامات مهم نظامی - سیاسی داخل می‌ساخت و بیشتر آنان را در سفرهای جنگی مشغول می‌کرد. این است که بدون یکی دو مورد با تمرد آنان دچار نگرديد. و با اعدام چند تن از منتفذين توطئه‌گر بشمول عبدالغنی‌خان مامایش در سال ۱۷۴۹ میلادی، حساب آینده دولت خود را با فیودال‌های بزرگ روشن نمود.

13 - فریه، تاریخ افغانها، فصل هفتم، ترجمه سهیل سبزواری، سایت آریانی

14 - فرهنگ، میر محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۶۷، طبع امریکا، ص ۳۸

درايت سياسى و شخصيت احمدشاه بابا :

محقق نامورانگيس ، الفنتون در مورد شخصيت احمدشاه مى گويد: « شخصيت احمدشاه ، ظاهراً متناسب با اوضاع روزگار اوبود. او با تهور و جديت توانست از ناپسامانى هاى كه با مرگ نادرپيش آمده بود، سود جويد وبا تدبير وميانه روى كه اهميتش كمتر ازنبوغ طبيعى او نبود، برچنان مردمان جنگجو و آزادمنشى فرمان براند.

دليرى و تحرك نظامى اورا ، هم رعايى خودش وهم كسانى كه در جنگ يا اتحاد با او در تماس بوده اند، مى ستايند. چنين مينمايد كه طبعى ملايم و دلى پر مهرداشت ، و هرچند كه بقدرت رسيدن و حفظ قدرت در آسيا بدون شدت عمل ناممكن مى نمايد، بازهم در شرق فرمانروايى را كه از احمدشاه كمتر آوده به ستم و بيدادگرى بوده باشد، نمى شناسيم.

احمدشاه را به لحاظ خصايل شخصى مردى پرنشاط ، با محبت و خوش طبع توصيف كرده اند. درمواقع رسمى، متين وبا وقار ودر مواقع ديگرخونگرم وبى تكلف بود. با درانيان با همان برابرى كه پيش از رسيدن به پادشاهى به آن پابند بود رفتار ميكرد. حرمت ملايان و روحانيان رانگه مى داشت . و اين احترام فراوان او هم صبغه عاطفى وهم جنبه سياسى داشت. خودش نيز اهل عرفان و صاحب آثار بود و هم پيوسته آرزو داشت به مقام يك مرشد برسد.تشويق شاهان افغان به دانش اندوزى قابل يادآورى است. احمدشاه شيفته دانش و ادب بود و هفته اى يك بارمجلس علما در حضور او منعقد ميشد. اين مجالس با مباحثات دينى وفقهى آغاز ميشد و با شعر و ادب و علوم پايان مى يافت وگاه تا سپيده دم به درازا مى كشيد. در اين مجالس تيمور شاه هم حضور داشت و معمولاً اشعارش را مى خواند. اين رسم هنوز ادامه دارد. تيمورشاه ديوان شعرى به زبان فارسى دارد، كه نشاندهنده طبع والاي او است.»¹⁵

غبار نوشته ميكندكه :

احمدشاه بواسطه خدمات بزرگ خود و اخلاق و تقواى شخصى از طرف مردم بلقب «بابا» كه بزرگترين لقب در ميان افغانان است شناخته شد. زيرا احمدشاه بابا تنها پادشاهى بود كه بر زمين مفروش مى نشست و مستقيماً با مردم در تماس مى شد. با تواضع و پيشانى گشاده سخن ميزد و در حل و فصل قضايا جانب انصاف را مى گرفت. او مثله (يعنى قطع كردن اعضاى بدن انسان) را در مجازات و خشوع و خميدن را در تشريفات تحريم نموده و خانواده و اقارب خود را از اشتراك در امور دولت دور نگهداشت و تنها شهزاده تيمور وليعهد خود را در زير هدايت سردار جهانخان در حواشى غربى و شرقى مملكت درحالت مشق و تمرين امورسياسى ونظامى گذاشت.¹⁶

پوهاند حبيبي در مورد سياست و شخصيت احمدشاه ، مينويسد: « احمدشاه مردى متشرع وپابند احكام دينى و حنفى مذهب عالم وبا سوادى بود. او بدو نفر عرفاى عصر خويش ، شاه فقيرالله حصاركى جلال آبادى ، مدفون درشكارپور و ميا محمدعمر پشاورى (متوفى ۱۱۹۰ق) ارادت داشت .اما احمدشاه در سياست همواره طرفدار ملايمت و دوستى واخوت اسلامى بود. در دهلى و بخارا و خراسان و بلوچستان و سند با امراء معاصر خود با وجود اقتدار عسكرى و عظمت شاهنشاهى ، همهء آنانرا مكرراً در اعمال سرركشى عفو كرد و تاج بخشى ها نمود، كه حتى ديده وران اين وسعت نظرو تاج بخشى هاى او رابه ديده تعجب ديده اند. وبقول شاه ولى الله دهلوى ، اين روبه

15 - الفنتون، افغانان، ترجمه فكرت، ص ۵۹۱

16 - غبار ، در مسير تاريخ ، ص ۳۵۹

شاه ابدالی « به حساب امور این دنیای مادی نبود.» احمدشاه با وجود جهانگیری، از خون ریزی مسلمانان خود داری میکرد. در امور جهاننداری با عدالت انصاف رفتار مینمود و مردم را مانند فرزندان خویش می شمرد و از این روست که افغانان او را «بابا» گویند و این لقبی است که جز او و میرویس و رحمان، نصیب دیگری نشده است. والبته احمدشاه جنگجو و فاتح بود، ولی از تمام فتوحات و اعمال عسکری او ظاهر است که جهانگیر غارتگر مخرب ستم کیش و مظلوم کشی نبود و اگر کاری بصلح و مسالمت پیش میرفت، بامسلمانان دست به جنگ نمی برد و شمشیر بروی برادر نمی کشید. او بقول علامه اقبال لاهوری:

از دل و دست گهر ریزی که داشت سلطنت ها برد و بی پروا گذاشت

و از همین ناحیت برخی نویسندگان بر او خرده میگیرند که چرا سلطنت دهلی را به زمام داران نالایق گذاشت؟ ولی اگر مکتوبات شاه ولی الله دهلوی (امام الهند) و دیگر امراء و رجال مسلمان هندی ملاحظه شود، بوضوح می پیوندد که احمدشاه در آن وقت برای جهان گیری و غارت و چپاول به هند نرفته بود، بلکه یگانه هدف او نجات مسلمانان آنجا بود که از او استرحام کرده بودند و هم وی نمی خواست که مرکز قوت ملی خود یعنی افغانستان را گذاشته و مانند شاهان خاندانهای دیگر افغان (خلجیان، سوریان، لودیان و غیره) در هند مستهلک و نابود گردد. و یا این خدمت خالص دینی و جهاد فی سبیل الله را به آرایش های دنیوی و ضبط شاهی دهلی و آز جهانگیری بیالاید، چنانچه عین همین رویه را مکرراً با امرای دیگر همسایه افغانستان، دربخارا و خراسان و سند و بلوچستان نیز تعقیب کرده بود.

احمدشاه حدود طبیعی افغانستان را همواره در نظر داشت و اگر شرقاً اراضی پنجاب و کشمیر را در تحت اداره میگرفت، برای حفظ مملکت او بود. وی میدانست که منبع قدرت و سلطنت او، خود سرزمین افغانستان و مردم آنست. بنابراین اگر برای فتح «پانی پت» و گرفتن دهلی مرکز قدرت و سلطنت خود را ترک میکرد و قوای انسانی و فکری و اداری خود را در سرزمین وسیع هند مستهلک مینمود، ممکن بود که وطن او، افغانستان از نعمت مرکزیت سلطنت محروم میماند، و خانواده او هم همان سرنوشت دودمانهای افغانی هندی شده را میدید که بکلی نابود شده اند. بنابراین سیاست او چنین بود که امرای همسایه خود را در تحت رایت شاهنشاهی با وضعی دوستانه و پدرانانه نگهدارد و خود را غاصب مقام و جهانگیری آزمند و قهار قرار ندهد.¹⁷

باید علاوه کرد که: احمدشاه بابا به زادگاه و میهن خویش چنان عشق میورزید که کوهسار خشک و بیابان های لم یزرع خود را با بهشت سرزمین های دیگر برابر نمیکرد. شاهد این ادعا غزلی از احمدشاه درانی است که میگوید:

د دهلی تخت هیرومه چی را یاد کرم ز ما دشکلی پشتونخوا د غرو سرونه
که تمامه دنیا یوخوا، ته بل خوایی ز ما خوش دی ستا خالی تش دگرونه
احمدشاه به دغه ستا قدر هیرنه کا که وینسی د تمام جهان ملکونه

ترجمه: (تاج و تخت دهلی فراموشم می شود، وقتی قله های زیبای کوهسار افغان را ببینم می آورم. اگر تمام دنیا یکسو شود و تو یکسو، من میدان های خشک و خالی وطن رامی پسندم. احمد شاه هرگز این قدر ترا فراموش نمیکند، ولو تمام کشورهای جهان را فتح کند.)

متاسفانه نظامهای استبدادی فیودالی، چه در شرق و چه در غرب دارای خصلت یکسان اند. فاتحان بزرگ چون پترکبیر و ناپلیون و استعمارگران انگلیس در امریکا و آفریقا و آسیا، همگی در هنگام توسعه طلبی و فتوحات خود دست به جنایات هولناکی زده اند تا ساحت قلمرو خود را وسعت بخشند. بنابراین عنصر زور و اعمال خشونت و کشتار در شکل بندی جغرافیای موجوده جهان نقش تعیین کننده داشته است. هیچ یک از کشورهای خورد و بزرگ جهان از روی صندوقهای رأی عامه بوجود نیامده اند تا ماهم پراحمدشاه بابا خورده بگیریم که چرا قلمرو سلطه اش را با لشکرکشیها و اعمال زور شکل داده است.

مرحوم غبار، لیاقت سیاسی احمدشاه بابا را در مقایسه با نادرشاه افشار می‌ستاید و می‌گوید: «احمدشاه در لیاقت سیاسی و نظامی مانند نادر افشار خراسانی از امتحان در یک مرحله معین تاریخی کامیابانه عبور نمود. با یک تفاوت بسیار برجسته و آن اینکه اساس دولت او محکمتر بود و ملت او رضامندتر. در حالیکه اساس دولت نادر شاه بعد از خودش فرو ریخت و اتباع او از ظلمش بسیارتر رنجید.¹⁸»

غبار در بار خصلت عدالت پسندی شاه درانی مینویسد: «احمدشاه در اداره افغانستان، تحکیم بنیان وحدت سیاسی را اساس قرارداد. برای تحقق بخشیدن این نصب العین، مساوات حقوقی را بین اهالی افغانستان در نظر گرفت. و از لحاظ مذهب و زبان و نژاد و منطقه و قبیله، تبعیض و تفاوت کمتر شناخت. اما در عمل (مردم) احمدشاه را عادلتر از قول یافتند و دیدند که اشخاص با کفایت بدون تبعیض از لحاظ نژاد و زبان و مذهب در امور دولت شریک هستند. مثلاً والیان مقتدر احمدشاه در قلمرو او اینها بودند: در ولایت هرات درویشعلی خان هزاره، در ولایت نیشاپور عباسقلی خان بیات، در ولایت قلات اشرفخان غلجائی، در شکارپور دوستمحمد خان کاکر، در ولایت مشهدشهرخ افشار، در ولایت کشمیر خواجه عبداللهخان خواجه زاده، در پتیاله امیرسنگه سیک، در ولایت بلوچستان نصیرخان بلوچ، در پنجاب زین خان مهمند، در ولایت سند نورمحمدلقب به شهنوازخان سندی، در دیره اسماعیل خان موسی خان، در ولایت ملتان شجاع خان ابدالی، در پایتخت افغانستان هم رئیس دارالانشای احمدشاه، میرزا هادیخان قزلباش، مستوفی دیوان اعلی میرزا علی رضاخان قزلباش و خزانه دار کل هم یکنفر هندی بنام یوسفعلی ملقب به التفات خان بودند.¹⁹»

داکتر گندا سنگه در مورد احمدشاه بابا می‌گوید: «کار بسیار سترگی که احمد شاه انجام داد، آن بود که افغان‌ها را تا سطح یک ملت متشکل کرد و برایشان یک کشور مستقل به ارمغان گذاشت.» او علاوه کرده می‌گوید «احمدشاه پادشاهی بود که قدرت افغانی را توسعه داد و از آنها ملتی واحد ساخت و رسوم و عنعنات افغانی را اشاعه داد و با همین احساس از حمله بر قبایل آزاد و خود مختار خود داری می‌کرد احمدشاه آدمی بود با چهره با عظمت، شخصیت جذاب، سیمای بشاش، با وقار و ساده، متمایل به مذهبی، عاشق جمعیت آموزش و دانش و آدم‌های روحانی ... میکوشید به عهد خود وفا کند و روحیه وفاداری را حفظ کند، به شکار علاقمند بود. در خوراک خود نیز ساده بود. او ثابت ساخت که مورد اعتماد مردم خود است... او بدون ضرورت شمشیر نمیکشید و اکثر آشورشیان را عفو میکرد... اغماض مذهبی داشت، اهل هنود و سکه‌ها، آزادی تمام مذهبی خود را داشتند ... ارمیهای مسیحی را در زمره گارد خود شامل ساخت ... با وجودی که چند صد

18 - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۵۹

19 - غبار، همان اثر، ص ۳۵۹

سال از فوتش گذشته است ، در قلب افغانهای پیر و جوان خاطرات او بحیث فاتح بزرگ ولیدر نجیب و شریف مردم افغانستان متحد و آزاد موجود است.²⁰»

«فریه» سیاح معروف فرانسه ئی که در سال ۱۸۴۶ مهمان سرداران قندهاری بوده مینویسد: «احمدشاه از اکثریت جرایم عام در بین افراد اقوام شرقی مانند شراب، تریاک، دورویی، حرص، استبداد و یکی که نباید ذکر شود میرا میباشد؛ او همیشه یکی از پشتیبانان قوی مذهب میباشد. او به هنگام تاجگذاری، نام قبیله خود را از ابدالی به درانی تبدیل میکند که معنی نجیب و قدیمی میدهد؛ او عنوان دُرُدرانی را انتخاب میکند... سلطنت او باخاطر امتیازات، سخاوت، سادگی و سلوک معتدل او در قلب پرجلال دربار باعث میشود تمام کسانی که به او تقرب میکردند، دوست داشتنی و عالی باشد؛ او به آسانی قابل دسترس بوده و بر بنیاد مساوات حکومت میکند، بدون اظهار یک کلمه درشت حتی به کسانی که مستحق آن بودند؛ او یک شخص آرام و متقاعد کننده بوده و هیچ کس هرگز از قضاوت های او شکایت نمیکند. او بطور وسیعی محدوده امپراطوری خویش را وسعت بخشید که بهنگام مرگ او قرار ذیل بود: مرزهای شمال - اکسوس و کوه های کافرستان؛ در جنوب - بحیره عمان؛ در شرق - کوه های تبت، ستلیج و اندوس؛ و در غرب - خراسان، پارس و کرمان.»²¹

محقق ومؤرخ انگلیسی الفنستون برعکس محتاط مینویسد: «برای سنتی اگر شاهی در آسیا سزاوار احترام ملت خویش باشد، جز احمدشاه کس دیگری نیست.»²²

اما عبدالحمید محتاط مینویسد که: «احمدشاه بحیث یک قهرمان افسانوی و بنیادگذار افغانستان معاصر برای افغانها باقی خواهد ماند، اما احمدشاه در جهت پیشبرد اهداف خود از هرگونه ظلم و شکنجه استفاده کرد. تاریخ دوران سلطنت او - تاریخ دوران تهاجم و خون ریزی هاست. وی در هر سرزمینی که گام نهاد کله منارها (کی، کجا؟) از اهالی بومی مناطق برپاکرد. شهرها را ویران ساخته تمدن سرزمین های دیگر را برباد نمود و ثروتها را بغارت برد.»²³

مؤلف آثار کتبی بی شمار در مورد احمدشاه بابا را نادیده گرفته ، او را شخصیت "افسانوی" تصور کرده است ، در حالی که تاریخ احمدشاهی و کتب متعدد تاریخی و از جمله مسکوکات محفوظ در موزیمهای جهان از عهد احمدشاه درانی دال بر وجود فزونی احمدشاه باباست. افزون بر این هیچ سندی مبنی بر اینکه احمدشاه در فتوحاتش کله منار برپا کرده باشد در دست نیست. محتاط هم سندی بدست نمیدهد. محتاط علاوه میکند: "از آنجایی که احمدشاه محصول جامعه قبیلوی افغانی بود، مسلماً نقش برجسته ای را در تاریخ معاصر افغانستان معاصر بازی کرد. از اینرو او را بحیث احمدشاه بابا مینامند. گرچه رفتار او در مورد باشندگان غیر افغان خیلی ها بیرحمانه بود و از نظر باشندگان غیر افغان، او از اندازه بیشتر مستبد و بیرحم بود.»²⁴

برای تردید نظرات تعصب آمیز حمید محتاط و امثال او، میتوان دیدگاه مورخانی چون الفنستون انگلیسی، داکتر گنداسنگه هندی ، جنرال فریه فرانسوی ، استا اولسن دنمارکی، پوهاند

20 - گنداسنگه ، همان اثر ، ص ۲۴ ، ۴۶۴، ۳۴۶، ۴۶۴

21 - فریه، تاریخ افغانها، فصل هفتم، ترجمه سهیل سیزواری، سایت آریانی

22 - الفنستون، افغانان، ترجمه فکرت، ص ۳۸۱

23 - عبدالحمید محتاط، تاریخی تحلیلی افغانستان، ص ۵۲۵

24 - عبدالحمید محتاط، همان، ص ۵۲۶

عبدالحی حبیبی، میرغلام محمدغبار را در باره احمدشاه بابا، به عنوان نظریات عالمان عرصه تاریخ مثال آورد.

شجاعت و نبوغ نظامی احمدشاه را از این حرکت او میتوان بدرستی درک کرد که: وقتی اردوی مرهته برشهردهلی هجوم برد و آنرا موردتارج قرار داد، چون رودخانه جمنا طغیان کرده و مانع بزرگ عبور قشون افغانی بود... احمدشاه شخصاً درپیشاپیش سپاه خود را به جمنا زد. محافظین ساحلی مرهته بسوی احمدشاه و عساکرش شروع به تیراندازی کردند و دوهزار جنگجوی افغانی یا غرق ویا از تیر باران دشمن کشته شدند، معهذا احمدشاه جمنا را عبور کرد و بلافاصله به استقامت گجنپوره پراه افتاد. مرهته از گجنپوره عقب نشینی کرد و پانی پت را انتخاب نمود. سه ماه بعد در ۱۶ جولای ۱۷۶۱ جنگ سرنوشت ساز احمدشاه با مرهته در میدان پانی پت آغاز شد که بالنتیجه سپاه دوصد هزاری مرهته را شکست داد و پیروزی را نصیب لشکر افغانی نمود.²⁵

خلاصه، احمدشاه بابا، به عنوان یک رهبر وزعیم ملی و یک سرباز فدا کار و شجاع افغان برای افغانها افتخار و هویت ملی آفریده است، نه سرافکندگی. چون هرگز به وطن خود خیانت نکرد و هموطنان خود را خوار و حقیر نشمرد.

هرگز از کدام قدرت خارجی دستور نگرفت و بر فرق ملت خود نکوفت. هرگز خود را بالاتر و بیشتر از هموطنان خود به حساب نگرفت. هرگز تن آسائی ننمود و به عیش و نوش نپرداخت. احمدشاه با آنکه تاج می گرفت و تاج می بخشید، ولی بر سر خود تاج ننمی نهاد. بلکه مثل سایر هموطنان خود دستار می بست و با آنان بر زمین مفروش می نشست و به درد دل آنها گوش فرا می داد و بداد مظلومان میرسید. و مثل یک پدرمهربان با هموطنان خود برخورد می کرد و از همین جهت مردم او را «بابا» میگفتند.

بنابراین باید احمد شاه بابا را احترام گذاشت، و از او بخاطر خدمات مهم سیاسی اش سپاس گزار بود و به فرزندان وطن باید درس سپاسگزاری از مردان بزرگ و شخصیت های ملی را آموخت.

پایان